

بسم الله الرحمن الرحيم

کارگاه مرور دروس سطوح عالی حوزه علمیه امام کاظم (ع)

جزوه خلاصه فقه ۱ پایه ۹ ترم اول

تدریس شده توسط استاد جوادی

نویسنده : علی اسدی پور

*استفاده از این جزوه رایگان است ، فقط تعجیل در فرج آقا صاحب الزمان صلوات
بفرستید.

شرایطِ عوضین

۱- شرطِ اول : مالیت

تعریفِ مالیت

دو رکنِ تعریف :

۱- منفعتِ مقصوده ی عقلائیه

۲- منفعتِ محلّله ی شرعیه

دلیل این شرط :

تعریفِ بیع : مبادله مال بمال (پس معلوم میشود اگر چیزی مال نباشد ، عوضین واقع نمیشود)

معیارِ مالیت :

معیارِ مشهورِ فقهاء :

شیئی که مالیت دارد ، باید دو ویژگی داشته باشد :

۱-عَدَمُ الْخَسَّة (آن شیء عندالعرف پست نباشد مثلِ سوسک)

۲-عَدَمُ الْقَلَّة (آن شیء کم نباشد مثلِ یک دانه ی گندم)

معیارِ شیخ انصاری :

۱-اگر شیء عرفاً مال نباشد ، قطعاً نمیتواند عوضین قرار بگیرد.

۲-اگر عرف برای مال مشکوک بود ، در صورتیکه اکلِ مال در مقابلِ آن عرفاً اکلِ مالِ به باطل محسوب شود ، نمیتواند عوضین قرار بگیرد.

۳-اگر عرف برای مال مشکوک بود ، در صورتیکه اکلِ مالِ به باطل هم برای عرف مشکوک باشد ، اگر نص یا اجماع بر عدم مالیتِ آن شیء داریم ، جایز نیست عوضین قرار گیرد.

۴-اگر عرف برای مال مشکوک بود ، در صورتیکه اکلِ مالِ به باطل هم برای عرف مشکوک باشد ، اگر نص یا اجماع بر عدم مالیتِ آن شیء نداریم ، جایز است عوضین قرار گیرد بخاطرِ تمسّکِ به عموماًتِ بیع.

۲-شرطِ دوم : ملکیت

با این شرط از مواردِ ذیل احتراز میشود :

۱-مشترکات و مباحاتِ مطلقه

۲- اراضی مفتوحه عنوه

نحوه ی ملکیت در اراضی مفتوحه عنوه :

۱- نحوه ی ملکیت نه به نحو اشاعه است مثل مالِ مشترک.

۲- نه به نحو ملکیت در خمس و زکات است نسبت به مستحقین آن مثل سهم سادات که سادات مالکِ آن هستند اما وقتی این سهم به دستشان برسد ، آنگاه ملکیت به آنها تعین پیدا میکند و آنگاه میتوانند آن را بفروشند.

۳- نه به نحو ملکیت مالِ موقوفه برای موقوف علیهم است.

۴- بلکه به نحو ملکیت مستقل از موارد قبل است لذا احکام خاص خودش را دارد که یکی از آن احکام خاص این است که خرید و فروشش جایز نیست.

۵- اراضی مفتوحه عنوه ، ملکاً للمسلمین است یعنی مالکِ آن اراضی ، مسلمین هستند.

۳- شرط سوم : طلق بودن مبیع

معنای طلق بودن :

طلق یعنی رها و آزاد. طلق بودن در اینجا یعنی مالک بتواند هرگونه تصرفی ، چه تصرف مالی چه تصرف اعتباری را در این زمین بکند (عدم المانع نسبت به تصرفات مالکانه).

آیا این مال چون طلق هست ، مانعی برای تصرّف نیست یا اینکه چون مانعی برای تصرّف نیست ، طلق هست؟ شیخ انصاری میگوید چون مانعی برای تصرّف مالک وجود ندارد ، طلق هست.

موانع تصرّفات مالکانه :

۱-وقف : موقوف علیهم با اینکه مالکند اما نمیتوانند بفروشند.

۲-أُمُّ وَلَدٍ : مالک کنیز با اینکه مالکش است اما چون این کنیز در آستانه ی آزادی قرار دارد ، مالک حق فروش ندارد.

۳-مال مرهونه : مثلاً زید بدهکار عمرو است و برای اینکه تضمینی به عمرو بدهد ، یک اتومبیل در رهن عمرو قرار میدهد.

وقف

ادله ی عدم جواز بیع وقف به صورت کُلّی و فی الجمله (به صورت کُلّی و فی الجمله یعنی هرچند که در مواردی استثناء بیع وقف جایز شمرده شده اما اصل اولی در مال وقفی ، عدم جواز بیع است چون مال وقفی ، ملک طلق نیست) :

۱-دلیل اول : اجماع محض و منقول

۲-دلیل دوم : روایات : شیخ انصاری در اینجا دو روایت را ذکر میکند :

۱-روایت ابوعلی راشد از امام هادی (ع) که ایشان فرمودند لَا يَجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ.

۲-روایتِ ربعی بن عبدالله از امام صادق (ع) که ایشان فرمودند لاَتُبَاع و لاَتَوْهَب که در ماهیتِ این صفتِ لاَتُبَاع و لاَتَوْهَب دو احتمال ممکن است :

۱-صفتِ شخص (جزئی) است (یعنی فقط برای همین خانه ای هست که حضرت وقف کرده) که در این صورت روایت نمیتواند عدمِ جوازِ بیع وقف را ثابت کند.

۲-صفتِ نوع (کُلّی) است (یعنی نه فقط این خانه بلکه هر چیزی که وقف شد ؛ این بدین معناست که ماهیتِ وقف ، عدمِ جوازِ بیع است) که در این صورت میتوانیم ثابت کنیم که هیچ وقفی بیعش جایز نیست.

نظرِ شیخ انصاری این است که صفتِ نوع است و برایش دو دلیل می آورد :

۱-دلیل اول : ظهور (یعنی لاَتُبَاع و لاَتَوْهَب ظهور دارد در صفتِ نوع).

۲-دلیل دوم : ذکرِ صفت قبل از اتمامِ ارکانِ وقف ، دالّ بر نوع بودنِ صفت است نه شخص بودنِ آن (یعنی حضرت اول صیغه ی وقف را میخواند سپس مالِ وقفی را مشخص میکند اما موقوف علیهم را مشخص نمیکند بلکه اول صفتِ لاَتُبَاع و لاَتَوْهَب را می آورد و سپس موقوف علیهم را مشخص میکند. حال همینکه حضرت تا قبل از اینکه ارکانِ وقف تمام شود ، این صفت را آورده ، همین مشخص میکند که این صفت جزء ماهیتِ وقف است و صفتِ نوع است).

نتیجه ی این بحث که بیع وقف فی الجمله جایز نیست ، این است که به بیع وقف سه حق تعلق گرفته :

۱-حق الله

۲-حق الواقف

۳- حق موقوف علیهم.

*در یک جاهایی برخی از این حقوق برداشته میشود ، و در یک جاهایی همه ی این حقوق برداشته میشود و همین باعث میشود که ما بگوییم بیع در این مورد جایز است پس یک جاهایی استثناء بیع وقف جایز است.

اقوال در بیع وقف :

۱- قول اول : عدم جواز مطلقا. دلیل :

۱- بیان و ظاهر برخی از فقهاء

۲- اجماع مدعی

شیخ انصاری هیچکدام از این دو دلیل را نمیپذیرد زیرا در مورد دلیل اول میگوید که این دلیل قابل توجیه هست چون نظر فقهاء یک سری موارد خاص است و در مورد دلیل دوم هم میگوید چنین اجماعی نداریم.

۲- قول دوم : جواز در وقف منقطع فی الجملة دون المؤبد (وقف مؤبد در هیچجا بیعش جایز نیست اما وقف منقطع ، فی الجملة یعنی در برخی موارد بیعش جایز است). دلیل : بیان برخی از فقهاء از جمله شهید و سید مرتضی و شیخ مفید.

نقد شیخ : در وقف منقطع دو مبنای اصلی وجود دارد :

۱- مال موقوفه ، ملک مُستقرّ موقوف علیهم بوده و به ورثه منتقل میشود ؛ در این صورت میگوییم للجواز وجه (یعنی وجیه است که بگوییم بیعش جایز است).

۲- مال موقوفه ، ملکِ مُستقرّ موقوف علیهم نیست ؛ در این صورت باید قائل به عدم الجواز بشویم.

۳- قول سوم : الجوازُ فی المؤبد فی الجملة (در وقفِ مؤبد ، بیع فی الجملة یعنی در برخی موارد جایز است). شیخ انصاری میگوید این فقهاء نسبت به بیع وقفِ منقطع ساکت بوده اند اما بنظر میرسد که وقتی در بیع وقفِ مؤبد قائل به جواز شده اند ، پس در بیع وقفِ منقطع هم میتوانند قائل به جواز باشند.

وقف :

۱- وقفِ مؤبد : زمانش همیشگی است.

۲- وقفِ منقطع : زمانش همیشگی نیست.

وقفِ مؤبد :

۱- وقفِ تحریری (فکّی) : واقف ملکیتش را از یک مالی بر میدارد و آن مال میشود آزاد فی سبیل الله که وقفِ مساجد ، اماکنِ مشرفه ، مدارس ، کاروانسراها ، و پُل ها از این باب است.

۲- وقفِ تملیکی : واقف مال را به ملکیتِ موقوف علیهم در می آورد یعنی ملکیتِ خودش را انتقال میدهد به ملکیتِ موقوف علیهم.

تحریری از حُرّیت یعنی رها کردن و آزاد کردن می آید.

فَكَ يَعْنِي جَدَا كَرْدَن ؛ بَه وَقْفِ تَحْرِيرِي ، وَقْفِ فَكِّي هَم مِيگويند زيرا مالک از خودش فَكِّ مِلْک کرده.

در بحثِ بيعِ وقف ، محلِ بحثِ ما وقفِ تمليکي است چون درموردِ وقفِ تحريري شکی نداريم که بيعش جايز نيست چون در وقفِ تحريري هيچکس مالک نيست.

البته در وقفِ تحريري ، فقط کلامِ کاشف الغطاء ظهورِ در جواز دارد.

در وقفِ تمليکي دو صورتِ وقف وجود دارد :

۱- ملکيتِ انتفاع

۲- ملکيتِ منفعت

ثمره : اگر شخص مالکِ انتفاعِ باغ باشد ، بعد از تمام شدنِ مدتِ وقف ، شخص بايد بيخيالِ ميوه های باغ شود اما اگر شخص مالکِ منفعتِ باغ باشد ، بعد از تمام شدنِ مدتِ وقف ، شخص ميتواند ميوه های باغ که در زماني که مالکِ منفعت بوده به وجود آمده اند را بکند و با خود ببرَد.

محلِ بحثِ ما ملکيتِ منفعت است چون خيلي ها ميگويند ملکيتِ انتفاع اصلاً واردِ در بحثِ وقفِ تحريري است و اين درحاليست که گفتيم محلِ بحثِ ما وقفِ تمليکي است پس ملکيتِ انتفاع که واردِ در بحثِ وقفِ تحريري هست ، از محلِ بحثِ ما خارج است.

عده ای میگویند شما گفتید در وقف تحریری بیع جایز نیست و این درحالیست که خرید و فروشِ ثوبِ کعبه جایز است زیرا در رابطه با ثوبِ کعبه ما یک سری روایاتی داریم که میگویند اگر یک مقدار از ثوبِ کعبه به شما رسید ، آن مقداری که نیاز داری را بردار و بقیه اش را میتوانی بفروشی ؛ مثلاً امام کاظم (ع) میفرماید : یَبِیْعُ مَا أَرَادَ وَ يَهْبُ مَا لَمْ يُرِدْ ؛ هر مقداری را که خواست ، میفروشد و هر مقداریش هم که نخواست ، میتواند هبه کند.

شیخ انصاری میفرماید وقفِ ثوبِ کعبه ، وقفِ تحریری نیست.

شکی نیست که خودِ مسجد ، وقفِ تحریری است اما در اموالِ مسجد هم وقفِ تحریری و هم وقفِ تملیکی متصور است و این بستگی به نظرِ واقف دارد. اگر نظرِ واقف این بوده که اینها را هبه کند به مسجد یعنی مالِ مسجد باشد ، این میشود وقفِ تحریری. اما اگر نظرِ واقف این بوده که مردم از اینها انتفاع ببرند و ملکِ مسلمین بشود اما در مسجد ، این میشود شبیهِ ثوبِ کعبه که ثوبِ کعبه وقفش تحریری نیست چون اگر تحریری باشد که نمیشود آن را فروخت ، پس ثوبِ کعبه هم مثل همین اموالِ مسجد است یعنی کسی که بانی شده برای ثوبِ کعبه ، نظرش این بوده که این ثوب برای کعبه باشد اما هدیه برای مسلمین یا هدیه برای خادمینِ بیتِ الله الحرام ، این در اصل میشود یک نوع هبه ، یک نوع اِذن در انتفاع ، یک نوع حبس است یعنی این پرده ی کعبه فقط رو خانه ی خدا ازش استفاده شود ، پس اصلاً وقف نیست (گرچه اگر کلامِ شیخ انصاری را نگاه کنید ، ممکن است که در مواردِ ثوبِ کعبه و اموالِ مسجد ، از کلامش برداشتِ وقفِ تملیکی کنید اما آن چیزی که نظرِ شیخ

بوده با توجه به مباحث دیگری که ایشان ارائه می‌دهند ، این است که اینها اصلاً وقف نیستند و از دایره و محدوده ی وقف خارجند).

اگر فرض ما این باشد که واقف اموال مسجد را به غرض وقف (نه حبس و هبه) داده و این اموال را وقف کرده ، در اینجا اینگونه نیست که بگوییم همانطور که بیع مسجد جایز نیست ، اموالی هم که وقف مسجد شده بیعش جایز نیست ، بلکه در اینجا می‌گوییم با اینکه این اموال وقف مسجد شده اما می‌توانیم بگوییم بیعش جایز است. پس اموال وقف مسجد ، وقف بودنش مثل وقف بودن خود زمین مسجد نیست چون اموال مسجد برای انتفاع در مسجد وقف شده است ، پس تا زمانی که بشود انتفاع بُرد ، نباید آن را تکانش داد و فروشش هم جایز نیست اما اگر دیگر بدر این مسجد نخورد و در این مسجد قابل انتفاع نبود ، با رعایت الْأَقْرَبُ فَلِأَقْرَب باید مورد استفاده قرار گیرد و اگر لحاظ الْأَقْرَب فَلِأَقْرَب ممکن نبود ، باید صرف در مصالح مسلمین شود.

ضمان در وقف تحریری :

در وقف تحریری ، از آنجا که ملک کسی نیست ، پس علی القاعده باید بگوییم ضمانی هم در کار نیست. مثلاً اگر کسی مسجد را غصب کرد و برای مدت زمانی اساس هایش را در مسجد ریخت ، ما نمیتوانیم به او بگوییم اگر یک انبار اجاره میکردی ، چقدر باید اجاره میدادی؟ حال ضامن هستی که همان مقدار اجاره ای را که باید میدادی را به مسجد بدهی ؛ جایز نیست که به او چنین چیزی بگوییم چون ضمانی در وقف تحریری در کار نیست چون ضمان فرع بر این است که این مال ملک کسی باشد و شخصی بیاید آن را غصب کند و بعد به آن شخص بگوییم حالا جبران خسارت به

مالک بده اما در وقفِ تحریری ما مالک نداریم. پس در وقفِ تحریری ، ضمانِ منافع و ضمانِ تلف در کار نیست.

صُورِ جوازِ بیع در وقفِ تملیکی ، ده صورت است.

صُورِ بیع وقفِ مؤبّدِ تملیکی :

۱- صورتِ اول : مالِ موقوفه به نحوی تخریب شود که هیچ منفعتی نداشته باشد. شیخ انصاری میفرماید در اینجا اقوی جوازِ بیع است. دلیل :

۱- اجماع محصل

۲- روایاتِ منع از بیع وقف ، منصرف از این مورد است. دلیل انصراف : آن روایات برای بیانِ کیفیتِ وقف میباشند درحالیکه جوازِ بیع جزء احکامِ وقف است نه کیفیت. مثلاً روایتِ لَا یُجُوزُ شِرَاءُ الْوَقْفِ دارد میگوید که در مقتضای وقف ، اصلِ اولیه عدمِ جوازِ بیع است اما حال اینکه بعداً ممکن است در شرایطی بیعش جایز باشد یا نباشد ، اصلاً روایت در مقامِ بیانِ این نیست پس منصرف از موردِ ماست.

۳- قیاسِ سبر و تقسیم : اگر بیع وقف در صورتِ اول جایز نباشد ، امر دائر مدارِ صُورِ ذیل است :

۱- وقف تعطیل شود تا زمانیکه خود به خود از بین برود.

۲- بطنِ موجود از آن منتفع شود تا زمانیکه آن را اتلاف کنند.

۳- تبدیل به آنچه که برای بطونِ لاحق نیز باقی بماند.

اولی را نمیتوانیم قبول کنیم چون نه شارع و نه واقف ، هیچکدام راضی نیستند که وقف تعطیل شود ؛ دومی را نیز نمیتوانیم قبول کنیم زیرا هم با نظرِ واقف و هم با حقِ بطونِ دیگر در تعارض است ؛ تنها حالتی که میماند حالتِ سوم است.

احکام صورتِ اول :

الف) حکمِ ثمن :

۱- ثمن مشترک است بینِ بطنِ فعلی و بطونِ لاحقهِ (یعنی بطنِ فعلی حق ندارد ثمنش را مصرف کند تا تمام شود بلکه باید تبدیل به یک چیزِ دیگری بشود تا برای بطونِ دیگر هم باقی بماند چون بطونِ لاحقهِ هم نسبت به ثمن ، ملکیتِ شأنی دارند).

۲- ثمن نیز حکمِ وقف را دارد یعنی باید نظرِ واقف در ثمن هم رعایت شود.

۳- نیاز به صیغه ی جدید ندارد چون بدل از وقف است و همان حکمِ مبدل منه را دارد.

۴- در ثمن جایز است تصرفِ موقوف علیهم به حَسَبِ مصلحت (در وقف جایز نبود که مثلاً بخاطرِ مصلحت ، خانه ای که وقف شده را بفروشند و به جای آن طلا بخرند تا سودِ بیشتری به موقوف علیهم برسد اما حال که خانه تخریب شده و دیگر هیچ منفعتی ندارد و خانه را فروختند و ثمنش را گرفتند ، دیگر لازم نیست حتماً با آن ثمن خانه بخرند بلکه میتوانند بخاطرِ مصلحت ، با آن ثمن طلا بخرند منتها باید هم مصلحتِ موقوف علیهم فعلی و هم مصلحتِ موقوف علیهم لاحق را در نظر بگیرند).

۵- متولّی بیع بطنِ موجود ، خودِ موقوف علیهم فعلی به ضمیمه ی حاکم شرع است یعنی حاکم میشود نماینده ی بطونِ بعدی تا حقِ بطونِ لاحق رعایت شود.

شیخ انصاری در اینجا احتمال میدهد که به جای حاکم ، ناظر و متولّی وقف ضمیمه شود به اینها. سپس از این احتمال برمیگردند چون این ناظر را فقط قرار داده اند برای اینکه نظارت بر بطنِ فعلی بکند اما دیگر برای اینکه در بیع ، لحاظِ مصلحتِ بطونِ دیگر را بکند ، ناظر قرار داده نشده.

۶- اگر مالِ وقفی را فروختیم و با ثمنش نتوانستیم چیزی بخریم ، در اینجا شیخ انصاری میگوید ثمن را نزد امینی قرار میدهیم تا زمانیکه بشود باهاش چیزی خرید ؛ البته در اینجا میتواند با اجازه ی همه ی بطنِ موجود ، با این مال تجارت کند تا زمانیکه زیاد شود و به مرحله ای برسد که بتواند باهاش یک چیزی بخرند.

ب) اگر قسمتی از وقف خراب شود ، دو حالت دارد :

۱- یا قسمتِ باقی مانده قابلیتِ انتفاع و بقاء را دارد ؛ در اینجا سه نظر است :

یک. فروشِ قسمتِ تخریب شده و تبدیلِ آن به آنچه که اصلِ وقف برای آن در نظر گرفته شده.

دو. فروشِ قسمتِ تخریب شده و صرفِ ثمنِ آن در مابقی (البته با رضایتِ همه ی موقوف علیهم).

سه. فروشِ قسمتِ تخریب شده و صرفِ ثمنِ آن در وقفِ دیگری برای همین موقوف علیهم.

۲- یا قابلیتِ انتفاع و بقاء را ندارد ؛ در اینجا دو نظر است :

یک. آن ثمن را باید خرج باقی مانده ی وقف کرد (خواه رضایتِ موقوف علیهم باشد خواه نباشد).

دو. تنها در صورتیکه موقوف علیهم جمیعاً راضی باشند ، میتوان ثمن را خرج امارتِ باقی مانده کرد.

۲- صورت دوم : مال موقوفه به گونه ای خراب شود که منفعتِ مُعْتَدُّ به ندارد. مثلاً یک خانه ای موقوفه بوده ، الآن بناء این خانه تخریب شده پس منفعتِ سکونت ندارد اما منفعتِ دیگری دارد مثلاً شما میتوانید این خانه را برای انباری به اجاره بگذارید و اجاره ی آن را خرج موقوف علیهم کنید ؛ پس یک منفعتی دارد اما منفعتِ مُعْتَدُّ به نیست. این صورت دوم ، دو حالت دارد :

۱- میتوان با ثمن حاصل از فروش چیزی تهیه کرد که منفعتش همانند منفعتِ فعلی مال موقوفه میباشد. در اینجا بیع جایز نیست. دلیل : عموماتِ منع از بیع وقف ، حاکم است.

۲- میتوان با ثمن حاصل از فروش چیزی تهیه کرد که منفعتش بیشتر از منفعتِ فعلی مال موقوفه میباشد. در اینجا دو قول است :

۱- ظاهرِ کلام مشهور : عدم جوازِ بیع.

۲- جوازِ بیع.

نظرِ شیخ : شیخ انصاری برای قولِ اول مؤید می آورد و میفرماید ما وجوهی داریم که عدم جوازِ بیع را تأیید میکند. مؤیدِ شیخ این است : مقتضی موجود ، مانع مفقود. مقتضی : عموماتِ منع از بیع وقف.

۳- صورت سوم : مال به گونه ای خراب شود که منفعتِ آن نسبت به مالِ اصلی کمتر است. در اینجا اقوی منع است. دلیل : مقتضی منع موجود و مانع مفقود است.

۴- صورت چهارم : جایی که اصلاً تخریبی در کار نیست ولی اگر ما بفروشیم ، میتوانیم یک چیزی که نفعش برای موقوف علیهم بیشتر است را بخریم (بیع وقف آنفع است برای موقوف علیهم). نظر شیخ در اینجا عدم جواز بیع است. دلیل : مقتضای منع موجود و مانع مفقود است.

در این صورت چهارم ، بعضی قائل به جواز بیع شده اند بخاطر چند تا روایت.

نقد روایات : کلمه ی خیر در این روایات احتمال چند معنا را دارد :

۱- معنای آنفعیت ، که شما از آن استفاده کردی.

۲- حاجتشان را برطرف نکنند نه اینکه هر آنفعیتی.

و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال.

نقد دوم : اگر بخواهیم به این روایات عمل کنیم ، باید بگوییم ثمن آن برای بطن فعلی است و حق بطون لاحق از ثمن ساقط است ، چون فرض روایات این است که اینها احتیاج دارند پس وقتی فروختیم با ثمنش باید احتیاج اینها را رفع کنیم که در این صورت حق بطون بعدی زیر پا قرار میگیرد و بیعی که حق بطون بعدی را ساقط کند ، قطعاً جایز نخواهد بود.

۵- صورت پنجم : موقوف علیهم ، ضرورت شدید پیدا کند. در اینجا نظر شیخ ، عدم جواز بیع است.

شیخ انصاری میفرماید بین حاجت و ضرورت ، عموم و خصوص من وجه است.

بعضی ها در این صورت پنجم قائل به جواز بیع شده اند بخاطر همان روایات صورت چهارم.

۶- صورت ششم : خود واقف شرط بیع مال موقوفه را بنماید. برخی در اینجا گفته اند مقتضای وقف ، عدم جواز بیع است و واقف نمیتواند شرط خلاف مقتضای وقف کند. شیخ انصاری در اینجا قائل به جواز است چون عدم جواز بیع ، حکم وقف است نه شرط ماهیت.

۷- صورت هفتم : بقاء وقف مُنَجَر به خرابی آن شود. یعنی هنوز خرابی در کار نیست بلکه ظن یا علم داریم که اگر این وقف باقی بماند ، خراب میشود.

منشأ علم یا ظن به خرابی دو چیز است :

۱- اختلاف بین موقوف علیهم

۲- غیر از اختلاف

هریک از این دو تا ، دو مصداق دارند :

۱- یا منفعت کامل ساقط میشود

۲- یا منفعت ناقص میشود

۸- صورت هشتم : اختلاف بین موقوف علیهم سبب شود که احتمال تلف در نفس یا مال پیدا شود.

۹- صورت نهم : اختلاف مُنَجَر به ضررِ بزرگی شود ؛ ممکن است ضررِ مالی باشد یا غیرِ مالی ؛ اگر مالی باشد ، ممکن است ضرر به خودِ مالِ وقف برسد یا به غیرِ مالِ وقف.

۱۰- صورت دهم : علم به فسادِ پیدا میشود که موجبِ مباح شدنِ جان ها شود. منظور از فساد در اینجا ، هر آنچه است که باعث شود جانِ یک انسانی ، ولو غیر از موقوف علیهم ، در معرضِ خطر قرار بگیرد.

نظرِ شیخ انصاری : در میانِ چهار صورتِ آخر ، تنها در صورتیکه بقاءِ وقف مُنَجَر به خرابیِ وقف یا تلفِ نفس شود ، خواه منشأ آن خرابی ، اختلاف باشد خواه غیرِ اختلاف ، فقط در این صورت فروش جایز است.

شیخ انصاری میگوید فرقی ندارد علم داشته باشیم یا ظن یا احتمال به اینکه بقاءِ وقف مُنَجَر به خرابیِ وقف یا تلفِ نفس شود ، هرکدام از این سه تا (علم ، ظن ، احتمال) که بود ، در هر حال بیع وقف جایز است.